



جلسه: ۶۳

تاریخ: ۱۴۰۳/۰۸/۲۹

درس: نظام اقتصادی اسلام

موضوع: تعلق همه زمین به معصومین علیهم السلام

استاد: علی عندلیبی دام ظلّه

نظام اقتصادی اسلام در زمان حکومت ولیّ امر معصوم علیه السلام

بحث در وظایف و اختیارات حکومت اسلامی نسبت به اداره جامعه در بُعد اقتصادی قرار دارد که در مباحث پیشین، تعدادی از وظائف و اختیارات حکومت اسلامی مورد بررسی قرار گرفت. اما نکته ای وجود دارد که ممکن است تمامی مباحث مطرح شده را تغییر داده و موجب توسعه اختیارات و وظایف حاکم اسلامی گردد.

توضیح مطلب این است که اگر نظام اقتصادی اسلام طبق همان چیزی که خداوند متعال در نظر گرفته بود، پیش رفته و به روال طبیعی، مسیر خود را طی می کرد، یعنی در ابتدا حکومت اسلامی توسط رسول اکرم صلی الله علیه و آله اداره شده و در ادامه، ائمه معصومین علیهم السلام در رأس امر قرار می گرفتند، حکومت و دولت اسلامی اختیارات بسیار وسیعی داشت. به تعبیر دیگر نظام اقتصادی اسلام که حاکم و امام آن، معصوم علیه السلام باشد، با نظام اقتصادی که در عصر حاضر با توجه به مسائل پیش آمده، محقق شده است، متفاوت خواهد بود.

بنابراین شرائطی که برای نظام اقتصادی در حال حاضر رخ داده است، نظام اقتصادی اصلی اسلام نیست و در رتبه دوم که نظام اقتصادی واقعی اسلام محقق نشده است، این نظام اقتصادی از روایات استفاده شده است؛ لذا ممکن است با توجه به این نکته، زمان ظهور امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف، ولیّ امر و حاکم که امام زمان علیه السلام است، در نظام اقتصادی اسلام بسیار بیشتر از مواردی که در مباحث پیشین مطرح گردید، دارای اختیارات باشد.

روایات تعلق همه زمین به معصومین علیهم السلام

اقوالی در ارتباط با اختیارات ولیّ معصوم مطرح شده است. ابتدا روایات مرتبط با این بحث، اشاره شده و سپس نظرات فقها و بزرگان از اصحاب و فقههای شیعه مطرح می گردد.

شیخ کلینی عمده این روایات را در کتاب اصول کافی و در ذیل بابی با عنوان «أَنَّ الْأَرْضَ كُلَّهَا لِلْإِمَامِ» نقل کرده است. این روایات به عویصه ای تبدیل شده است که بزرگان و فقها در تبیین آن دچار چالش شده و با یکدیگر اختلاف نظر پیدا کرده اند.

روایت اول: روایت محمد بن ریان

عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ عَنْ سَهْلِ بْنِ زِيَادٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسَى عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الرِّيَّانِ قَالَ: كَتَبْتُ إِلَى الْعَسْكَرِيِّ ع جُعِلَتْ فِدَاكَ زُيَوي لَنَا أَنْ لَيْسَ لِرَسُولِ اللَّهِ ص مِنَ الدُّنْيَا إِلَّا الْخُمْسُ فَجَاءَ الْجَوَابُ إِنَّ الدُّنْيَا وَمَا عَلَيْهَا لِرَسُولِ اللَّهِ ص.^۱

شیخ کلینی این روایت را از علی بن محمد نقل کرده است که می تواند «علی بن محمد بن علان» باشد که دایی ایشان و از اجلاء و بزرگان است. علی بن محمد بن بندار نیز محتمل است که او نیز از اجلاء و ثقات است، اما در اینجا ظاهراً مقصود علی بن محمد علان است؛ چون از سهل بن زیاد روایت نقل کرده است و در مواردی که مروی عنه، سهل بن زیاد باشد، علی بن محمد بن علان خواهد بود، اما در صورتی که ابراهیم بن اسحاق نهاوندی، مروی عنه باشد، علی بن محمد بندار خواهد بود. البته هر دو از بزرگان و ثقات، و از مشایخ بزرگ شیخ کلینی هستند.



جلسه: ۶۳

تاریخ: ۱۴۰۳/۰۸/۲۹

درس: نظام اقتصادی اسلام

موضوع: تعلق همه زمین به معصومین علیهم السلام

استاد: علی عندلیبی دام ظلّه

در مورد وثاقت و ضعف سهل بن زیاد اختلاف وجود دارد. برخی از بزرگان سهل بن زیاد را تضعیف و برخی دیگر او را توثیق کرده اند. در نتیجه بین توثیقات و تضعیفات، تعارض رخ داده است. اما به نظر ما توثیق سهل بن زیاد بر تضعیف او مقدم است؛ چون منشأ تضعیف سهل بن زیاد، این است که احمد بن محمد بن عیسی او را از قم اخراج کرده و شهادت داده است که سهل بن زیاد اهل غلو و کذب بوده است.^۱ بنابراین منشأ تضعیف سهل بن زیاد، ادعای غلو بوده است و روایاتی با مفاد این چنینی را غلو می دانسته اند؛ در حالی که این ادعا صحیح نیست و لذا سهل بن زیاد در نظر ما ثقة است.

مقصود از محمد بن عیسی نیز محمد بن عیسی بن عبید است که ابن ولید ایشان را از روایات محمد بن احمد بن یحیی استثنا کرده است و همین امر موجب تضعیف محمد بن عیسی شده است. به نظر ما تضعیف محمد بن عیسی دارای منشأ باطلی است و لذا توثیق او نیز بر تضعیفش مقدم خواهد شد. محمد بن ریان نیز ثقة است.

بنابراین روایت ذکر شده علی التحقیق صحیحه است. در این روایت نقل شده است که محمد بن ریان به امام عسکری علیه السلام نامه نوشته و برای امام عسکری علیه السلام حکایت می کنند که بر ما روایت شده است که برای پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله غیر از خمس، چیز دیگری نیست و فقط خمس، حق ایشان است و حق دیگری در اموال مردم ندارند. امام عسکری علیه السلام در پاسخ می نویسند که دنیا و هر چه در آن است، برای پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله است.

در این روایت از حرف لام استفاده شده است که معنای آن مورد اختلاف فقها واقع شده است که مورد بررسی قرار خواهد گرفت. البته این روایت اختصاص به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله دارد و در آن اشاره ای به ائمه معصومین علیهم السلام نشده است.

روایت دوم: روایت ابوبصیر

مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَحْمَدَ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ الرَّازِيِّ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ بْنِ أَبِي حَمَزَةَ عَنْ أَبِيهِ عَنْ أَبِي بصيرٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ قَالَ: قُلْتُ لَهُ أَمَا عَلَى الْإِمَامِ زَكَاةٌ فَقَالَ أَحَلَّتْ يَا أَبَا مُحَمَّدٍ^۲ أَمَا عَلِمْتَ أَنَّ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةَ لِلْإِمَامِ يَضَعُهَا حَيْثُ يَشَاءُ وَيُدْفَعُهَا إِلَى مَنْ يَشَاءُ جَائِزٌ لَهُ ذَلِكَ مِنَ اللَّهِ إِنَّ الْإِمَامَ يَا أَبَا مُحَمَّدٍ لَا يَبِيتُ لَيْلَةً أَبَدًا وَلِلَّهِ فِي عُنُقِهِ حَقٌّ يَسْأَلُهُ عَنْهُ.^۳

در این روایت از وجوب زکات بر امام علیه السلام در مواردی همچون کاشت گندم یا جو توسط ایشان سؤال شده است. امام صادق علیه السلام در پاسخ فرموده اند: کلام محالی مطرح کرده ای. آیا نمی دانی که دنیا و آخرت برای امام علیه السلام است و هر جا که بخواهند، قرار می دهند و به هر کسی که بخواهند می دهند. این امر از سوی خدای متعال بر ائمه علیهم السلام جایز شده و از چنین اختیاری برخوردار هستند. امام علیه السلام هیچ شبی نمی خوابند که در آن شب حقی به گردنشان باشد که خداوند سؤال کند.

۱. نجاشی در این زمینه فرموده است: «سهل بن زیاد أبو سعيد الآدمي الرازي كان ضعيفا في الحديث، غير معتمد فيه، وكان أحمد بن محمد بن عيسى يشهد عليه بالغلو والكذب و

أخرجه من قم إلى الري وكان يسكنها». رجال النجاشي ۱۸۵.

۲. نام ابوبصیر، یحیی بن ابوالقاسم و کنیه او، ابامحمد است.

۳. الکافی ۱: ۴۰۸.



از جمله راویانی که در سند شیخ کلینی قرار دارند، محمد بن یحیی و محمد بن احمد است که نسبت به ایشان مشکلی وجود ندارد؛ چون از اجلا و ثقات هستند. مقصود از ابوبصیر نیز، یحیی بن ابی القاسم است که از ثقات است. اما سه راوی باقی می ماند که نیازمند بررسی هستند: ابوعبدالله رازی، حسن بن علی بن ابی حمزه و علی بن ابی حمزه. به قرینه محمد بن احمد، مقصود از ابوعبدالله رازی، ابوعبدالله رازی جامورانی است که توثیق ندارد؛ البته وجود این روایت در کافی از وجوه عام برای پذیرش آن است که در صورت پذیرش این وجه، قابل استناد خواهد بود.

با توجه به اینکه پدر حسن بن علی بن ابی حمزه، از ابوبصیر نقل کرده است، در صورت پذیرش قرینیت راوی و مروی^۱ عنه، مقصود از حسن بن علی بن ابی حمزه، حسن بن علی بن ابی حمزه بطائنی خواهد بود که پدر او نیز علی بن ابی حمزه بطائنی است. ابن فضال در مورد این پدر و پسر، تعبیر کذاب را به کار برده است. شیخ طوسی نیز در کتاب الغیبه بیان کرده است که ایشان از جمله کسانی هستند که عالماً و عامداً شهادت امام کاظم علیه السلام و امامت امام رضا علیه السلام را انکار کرده و مدعی شدند که امام کاظم علیه السلام زنده اند؛ در حالی که علم به شهادت امام کاظم علیه السلام داشتند و با این دروغ، مذهب وقف را تشکیل دادند. بنابراین سران واقعه با فطحیه تفاوت دارند؛ چون فطحیه دچار اشتباه شده و از باب اجتهاد، عبدالله افطح را امام دانستند، اما سران واقعه از روی علم و عمد امامت امام رضا علیه السلام را انکار کردند تا اموالی که در اختیار داشتند را تحویل امام رضا علیه السلام ندهند. البته احتمال ضعیفی وجود دارد که مقصود از حسن بن علی بن ابی حمزه، حسن بن علی بن ابی حمزه ثمالی باشد که پدر او نیز علی بن ابی حمزه ثمالی است که پسر و نوه ابوحمزه ثمالی هستند و توثیق شده اند. ضعف این احتمال به این جهت است که این روایت از ابوبصیر نقل شده است و علی بن ابی حمزه بطائنی، قائل ابوبصیر بوده است؛ چون ابوبصیر نابینا بوده است و علی بن ابی حمزه بطائنی همراه او بوده و او را در راه رفتن کمک می کرده است. بنابراین به قرینه راوی و مروی^۱ عنه، علی بن ابی حمزه بطائنی مقصود است که وثاقت او دچار اشکال است.

البته شیخ صدوق نیز این روایت را در باب نوادر الزکات نقل کرده و در ابتدای سند خود به نام ابوبصیر اشاره کرده است و طریق ایشان در مشیخه فقیه به ابوبصیر این چنین است:

و ما کان فیه عن ابي بصير فقد رويته عن محمد بن علي ماجيلويه- رضي الله عنه- عن عمه محمد بن ابي القاسم، عن أحمد بن محمد بن خالد، عن أبيه، عن محمد بن أبي عمير عن علي بن أبي حمزة عن أبي بصير^۱

در سند شیخ صدوق، حسن بن علی بن ابی حمزه و همچنین ابوعبدالله جامورانی وجود ندارد، اما علی بن ابی حمزه وجود دارد. در صورتی که ادعا گردد که مقصود از تعبیر «جميع ما فيه مستخرج كتب المشهوره عليها المعول و اليها المرجع» که در مقدمه فقیه به کار رفته است، استخراج تمامی روایات فقیه از کتابهای مشهور و مورد اعتماد صورت گرفته و مقصود هم کسانی است که نام آنها به عنوان راوی اول ذکر شده است، دیگر نقل شیخ صدوق نیاز به سند نخواهد داشت؛ چون اگر بنا باشد که روایت محل بحث از کتاب ابوبصیر استخراج شده باشد که مشهور و مورد اعتماد بوده است، کتاب مشهور نیاز به سند ندارد و روایت، صحیح خواهد بود. اما اگر این مبنا مورد پذیرش قرار نگیرد، سند شیخ صدوق نیازمند بررسی خواهد بود.



جلسه: ۶۳

تاریخ: ۱۴۰۳/۰۸/۲۹

درس: نظام اقتصادی اسلام

موضوع: تعلق همه زمین به معصومین علیهم السلام

استاد: علی عندلیبی دام ظلّه

نسبت به سند شیخ صدوق، یکی از راویانی که نیازمند بررسی است، محمد بن علی ماجیلویه است. درباره ایشان در مباحث پیشین به صورت مفصل بحث کرده ایم. خلاصه مطلب این است که شیخ بلاواسطه شیخ صدوق در کتاب من لایحضره الفقیه که در مشیخه دارای طریق باشد، اگر تضعیف نشده باشد که محمد بن ماجیلویه دارای تضعیف نیست، عدم توثیق او مضر نخواهد بود؛ یعنی لازم نیست که راوی موجود در ابتدای اسناد فقیه توثیق گردد؛ چون فرض این است که شیخ صدوق در مقدمه فقیه بیان کرده اند که روایات آن را از کتاب های مشهور و مورد اعتماد استخراج کرده است. در این زمینه سه احتمال وجود دارد:

احتمال اول: روایت محل بحث از خود کتاب محمد بن ماجیلویه که در ابتدای سند قرار دارد، استخراج شده باشد.

در این صورت وثاقت محمد بن ماجیلویه اثبات می شود؛ چون وقتی یک کتاب مشهور و مورد اعتماد فقها قرار می گیرد که صاحب آن ثقه بوده باشد و الا از شهرت و اعتماد فقها برخوردار نمی گردد.

احتمال دوم: ابوبصیر یا یکی دیگر از افرادی که قبل از محمد بن علی ماجیلویه قرار دارند، صاحب کتاب بوده اند و روایت محل بحث از کتاب آنها استخراج شده است.

در این صورت محمد بن علی ماجیلویه، واسطه برای کتاب مشهور بوده است و کتاب مشهور نیاز به سند ندارد و لذا حتی اگر وثاقت محمد بن علی ماجیلویه هم اثبات نشود، ضرری به اعتبار روایت نمی زند.

احتمال سوم: شیخ صدوق روایت محل بحث را از کتاب هیچ یک از راویان ذکر شده، استخراج نکرده است بلکه این روایت را در کتاب مشهوری مانند کافی مشاهده کرده است، اما به سند ایشان اشاره نکرده و سند مستقل خود به ابوبصیر را بیان کرده است.

در این صورت نیز سند روایت با مشکلی مواجه نخواهد بود؛ چون حتی اگر محمد بن علی ماجیلویه توثیق نداشته باشد، مشخص می شود که روایت محل بحث در کتاب مشهور دیگری که صاحب کتاب مرجع و ثقه بوده، وجود داشته است و محمد بن علی ماجیلویه این روایت را جعل یا اضافه و کم نکرده است بلکه دقیقاً همین روایت در کتاب مشهور دیگری مثل کافی وجود داشته است و محمد بن علی ماجیلویه هم نقل کرده است.

بنابراین روایت از ناحیه شیخ بلاواسطه شیخ صدوق، موثق الصدور می شود. البته این مطالب در صورتی است که شیخ بلاواسطه مرحوم صدوق دارای تضعیف نباشد که محمد بن علی ماجیلویه تضعیف ندارد، اما مجهول بودن او ضرری به صحت و اعتبار روایت نمی زند.

راوی بعدی، محمد بن ابی القاسم است که عموی محمد بن علی ماجیلویه و از اجلّا و بزرگان بوده و وثاقت او ثابت است.

راوی بعدی احمد بن محمد بن خالد برقی است که از اجلّا و بزرگان است و وثاقت او نیز ثابت است.

در ادامه محمد بن خالد برقی قرار دارد که دارای توثیق و تضعیف است. شیخ طوسی ایشان را توثیق کرده است. اما نجاشی در مورد او تعبیر «کان محمد ضعیفا فی الحدیث، و کان أدیباً حسن المعرفة بالأخبار و علوم العرب»^۱ به کار برده است. در مورد توثیق و تضعیفی که در مورد محمد بن خالد برقی به کار رفته، توجیهاتی از سوی فقها مطرح شده است. به عنوان مثال مرحوم آقای خویی تعبیر «ضعیفاً فی الحدیث» را به معنای نقل کردن از ضعیفا دانسته اند که به نظر ما کلام ایشان خلاف ظاهر است؛ چون همان طور که تعبیر «ثقة فی الحدیث» به معنای نقل از ثقات نیست و وثاقت خود راوی را بیان می کند، «ضعیف فی الحدیث» نیز ضعف خود راوی را بیان می کند.

۱. رجال النجاشی ۳۳۵.



جلسه: ۶۳

تاریخ: ۱۴۰۳/۰۸/۲۹

درس: نظام اقتصادی اسلام

موضوع: تعلق همه زمین به معصومین علیهم السلام

استاد: علی عندلیبی دام ظلّه

شیخ بهائی در جمع بین توثیق و تضعیف محمد بن خالد برقی، به نکته‌ی قابل توجهی اشاره کرده اند که حداقل برای مجمل شدن تضعیف محمد بن خالد قابل استناد است. ایشان فرموده اند: با توجه به ادامه کلام نجاشی که در آن به ادیب بودن اشاره شده است، محتمل است که تعبیر «ضعیفاً فی الحدیث»، تضعیف اصطلاحی نبوده باشد بلکه مقصود مرحوم نجاشی این است که محمد بن خالد برقی ادیب و مورخ بوده و در علم حدیث ضعیف بوده است؛ یعنی اگرچه فقیه بوده است، اما از فقاہت قوی برخوردار نبوده است. به تعبیر دیگر در عین اینکه روایت نقل می کرده است، نمی توانسته است که روایات را به درستی معنا کرده و از آنها استظهار کند و یا اینکه توان جمع بین روایات متعارض را نداشته است. در نتیجه این قرینه داخلی موجب می شود که از کلام نجاشی تضعیف استفاده نشود. با پذیرش این وجه، توثیق شیخ طوسی بدون معارض خواهد بود. اما اگر این مطلب مورد پذیرش قرار نگیرد، سند روایت به لحاظ محمد بن خالد برقی دچار اشکال می شود.

راوی بعدی محمد بن ابی عمیر است که از اجلاً و ثقات است.

راوی بعدی علی بن ابی حمزه بطائنی است که او را کذاب شمرده اند. البته ممکن است این مشکل در اینجا به جهت نقل کردن محمد بن ابی عمیر از او حل شود؛ چون محمد بن ابی عمیر، صفوان و امثال ایشان از کسانی هستند که فقط از ثقات روایت نقل می کرده اند و با توجه به این مطلب، روشن می شود که این روایت را قبل از زمان وقف علی بن ابی حمزه نقل کرده اند که در آن زمان، سران واقفه، ثقّه بوده اند. با پذیرش این مطلب، مشکل سند روایت از جهت علی بن ابی حمزه نیز حل می گردد.

ظاهراً شیخ کلینی به این روایت فتوا داده است؛ چون عنوان باب را «أَنَّ الْأَرْضَ كُلَّهَا لِلَّامَامِ» قرار داده اند که حکایت از فتوای ایشان بر طبق روایات می دهد. البته شیخ صدوق در عین اینکه در مقدمه فقیه بیان کرده اند که روایاتی را نقل کرده اند که بر طبق آنها فتوا می دهند، اما روایت محل بحث را در باب نوادر الزکاة نقل کرده اند که معنای نوادر، محل شبهه شده است که شاید مقصود ایشان روایاتی باشد که قابل فتوا نیستند. اما احتمال دیگر این است که با توجه به کلام شیخ صدوق در مقدمه فقیه مبنی بر اینکه روایات محل فتوا را نقل کرده اند، روشن می شود که مقصود از نوادر، روایات شاذ نیست بلکه روایات ناب است که اینک احمد بن محمد بن عیسی و راویان دیگر نیز کتابی با عنوان نوادر دارند که ظاهراً به معنای روایات غیر حجت نیست. در نتیجه دو مؤید دارد که نوادر به معنای ضعیف نیست. یکی اینکه شیخ صدوق در مقدمه بیان کرده اند که روایات محل فتوا را نقل خواهند کرد. دیگری اینکه شیخ کلینی هم بنا بر نقل روایات صحیح داشته اند و این روایت را نقل کرده اند.

این روایت به لحاظ دلالتی تمام دنیا را متعلق به امام علیه السلام دانسته است، در حالی که روایت پیشین، به تعلق دنیا به رسول اکرم صلی الله علیه و آله اشاره کرده است.

روایت سوم: روایت جابر

مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ رَفَعَهُ عَنْ عَمْرِو بْنِ شَمْرٍ عَنْ جَابِرٍ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ خَلَقَ اللَّهُ آدَمَ وَ أَقْطَعَهُ الدُّنْيَا قَطِيعَةً فَمَا كَانَ لِآدَمَ عَ فَلِرَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فَهُوَ لِلْأَيِّمَةِ مِنْ آلِ مُحَمَّدٍ ص. ۱



جلسه: ۶۳

تاریخ: ۱۴۰۳/۰۸/۲۹

درس: نظام اقتصادی اسلام

موضوع: تعلق همه زمین به معصومین علیهم السلام

استاد: علی عندلیبی دام ظلّه

در این روایت بیان شده است که خداوند متعال حضرت آدم علیه السلام را خلق کرده و دنیا را به عنوان هدیه به او داده است. بنابراین کل دنیا متعلق به حضرت آدم علیه السلام بوده است و در ادامه بیان کرده اند که هرچه برای حضرت آدم علیه السلام بوده است، متعلق به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله شده است و انسان های دیگر ارتباطی با آنها ندارند. در ادامه نیز دنیا از رسول اکرم صلی الله علیه و آله به ائمه معصومین علیهم السلام رسیده است.

دلالت روایت کاملاً واضح و روشن است اما به لحاظ سندی با اشکال مواجه است؛ چون فرضاً مشکل وثاقت عمرو بن شمر و به این نحو حل گردد که تضعیف او از باب تصور غلو در او بوده است، روایت مرفوعه است و از این جهت اشکال سندی آن قابل حل نیست.

روایت چهارم: مرسله احمد بن محمد بن عبدالله

الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ عَنْ مُعَلَّى بْنِ مُحَمَّدٍ قَالَ أَخْبَرَنِي أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدٍ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ عَمَّنْ رَوَاهُ قَالَ: الدُّنْيَا وَمَا فِيهَا لِلَّهِ تَبَارَكَ وَتَعَالَى وَلِرَسُولِهِ وَلَنَا فَمَنْ غَلَبَ عَلَى شَيْءٍ مِنْهَا فَلْيَتَّقِ اللَّهَ وَلْيُؤَدِّ حَقَّ اللَّهِ تَبَارَكَ وَتَعَالَى وَلْيَبْرِ إِخْوَانَهُ فَإِنْ لَمْ يَفْعَلْ ذَلِكَ فَاللَّهُ وَرَسُولُهُ وَنَحْنُ بُرَاءٌ مِنْهُ.^۱

در این روایت بیان شده است که دنیا برای خداوند متعال، پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و برای ائمه علیهم السلام است و لذا مفاد آن شبیه آیه خمس است. در ادامه بیان شده است که اگر کسی بر چیزی از این دنیا دست پیدا کند، باید از خدا بترسد و حق خدا را ادا کند و به برادرانش نیکی کند و اگر این کار را نکند، خداوند متعال، پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و ائمه علیهم السلام از او بیزار خواهند بود. بنابراین روشن می شود که غلبه مردم بر مال دنیا موجب ملکیت آنها نیست بلکه همه اموال دنیا برای خداوند متعال و پیامبر صلی الله علیه و آله است و باید حق آنها اداء شود.

دلالت این روایت واضح و روشن است، اما از جهت سند با مشکلاتی مواجه است.

در مورد حسین بن محمد، اینکه ابن عامر یا ابن عمران باشد، بحث وجود دارد و همچنین در مورد اینکه این دو عنوان برای دو نفر هستند و یا اینکه هر دو برای یک راوی اند، اختلاف وجود دارد، اما نکته مهم این است که دو نفر یا یک نفر باشند، ثقه اند. البته نوعاً آنها را یک نفر دانسته و از عنوان «حسین بن محمد بن عامر» استفاده می شود، اما به نظر ما حسین بن محمد بن عامر، غیر از حسین بن محمد بن عمران است؛ چون جد آنها متفاوت است. اما همان طور که بیان گردید، مهم این است که وثاقت هر دو ثابت است. اما وثاقت معلى بن محمد ثابت نیست و احمد بن محمد بن عبدالله نیز مجهول است و مشخص نیست که چه کسی است. در ادامه روایت نیز از تعبیر «عَمَّنْ رواه» استفاده شده است که موجب ارسال روایت شده است. در نتیجه حتی اگر در هیچ یک از راویان نیز مشکل وجود نداشته باشد، ارسال سند وجود دارد.

در اینجا ممکن است اشکال شود که روایت احمد بن محمد، علاوه بر ارسال، مضمهره است.

پاسخ این است که روایت مضمهره محسوب نمی شود؛ چون گوینده این کلام بیان کرده است که همه دنیا برای آنها است و در ادامه نیز برائت خود را در کنار برائت خداوند متعال و رسول اکرم صلی الله علیه و آله قرار داده است، در حالی که غیر امام معصوم علیه السلام چنین ادعائی نخواهد کرد.



جلسه: ۶۳

تاریخ: ۱۴۰۳/۰۸/۲۹

درس: نظام اقتصادی اسلام

موضوع: تعلق همه زمین به معصومین علیهم السلام

استاد: علی عندلیبی دام ظلّه

بنابراین روایت به جهت ارسال سندی دچار اشکال است. هر چند ممکن است ادعا شود که روایات نقل شده در کتاب کافی، معتبر هستند.

روایت پنجم: روایت ابو خالد کابلی

مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ عِيسَى بْنِ مَحْبُوبٍ عَنْ هِشَامِ بْنِ سَالِمٍ عَنْ أَبِي خَالِدٍ الْكَابَلِيِّ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ قَالَ: وَجَدْنَا فِي كِتَابِ عَلِيِّ ع - إِنَّ الْأَرْضَ لِلَّهِ يُورِثُهَا مَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ وَالْعَاقِبَةُ لِلْمُتَّقِينَ أَنَا وَ أَهْلُ بَيْتِي الَّذِينَ أَوْرَثَنَا اللَّهُ الْأَرْضَ وَ نَحْنُ الْمُتَّقُونَ وَ الْأَرْضُ كُلُّهَا لَنَا فَمَنْ أَحْبَبَ أَرْضًا مِنَ الْمُسْلِمِينَ فَلْيَعْمُرْهَا وَ لِيُؤَدِّ خَرَجَهَا إِلَى الْإِمَامِ مِنْ أَهْلِ بَيْتِي وَ لَهُ مَا أَكَلَ مِنْهَا فَإِنْ تَرَكَهَا أَوْ أَخْرَبَهَا وَ أَخَذَهَا رَجُلٌ مِنَ الْمُسْلِمِينَ مِنْ بَعْدِهِ فَعَمَرَهَا وَ أَحْيَاهَا فَهُوَ أَحَقُّ بِهَا مِنَ الَّذِي تَرَكَهَا يُؤَدِّي خَرَجَهَا إِلَى الْإِمَامِ مِنْ أَهْلِ بَيْتِي وَ لَهُ مَا أَكَلَ مِنْهَا حَتَّى يَظْهَرَ الْقَائِمُ مِنْ أَهْلِ بَيْتِي بِالسَّيْفِ فَيُحَوِّبَهَا وَ يَمْنَعَهَا وَ يُخْرِجَهُمْ مِنْهَا كَمَا حَوَّاهَا رَسُولُ اللَّهِ ص وَ مَنَعَهَا إِلَّا مَا كَانَ فِي أَيْدِي شِيعَتِنَا فَإِنَّهُ يُقَاطِعُهُمْ عَلَى مَا فِي أَيْدِيهِمْ وَ يَتْرُكُ الْأَرْضَ فِي أَيْدِيهِمْ^۱.

در این روایت امام باقر علیه السلام نقل کرده اند که در کتاب علی علیه السلام یافته اند که امیرالمؤمنین علیه السلام، مقصود از وارثان زمین و متقین در آیه شریفه «إِنَّ الْأَرْضَ لِلَّهِ يُورِثُهَا مَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ وَالْعَاقِبَةُ لِلْمُتَّقِينَ» را خود و اهل بیت شان معرفی کرده و بیان کرده اند که تمام زمین برای ایشان است. امیرالمؤمنین علیه السلام در ادامه به بحث احیای زمین پرداخته و فرموده اند: کسی که زمینی را احیاء کند، بر او لازم خواهد بود که خراج آن زمین را به اهل بیت ایشان پرداخت کند، اما هر چه از حاصل آن زمین بخورد، برای او خواهد بود. در صورتی که هم که احیاء کننده، زمین احیاء شده را رها کند تا خراب گردد و مسلمان دیگری آن را احیاء و آباد کند، احیاء کننده دوم، سزاوارتر از احیاء کننده اول خواهد بود. البته احیاء کننده دوم نیز باید خراج پرداخت کند، اما حق استفاده خواهد داشت تا اینکه امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف قیام کنند که در آن زمان، آن زمین ها را از آنها پس گرفته و آنها را اخراج خواهد کرد کما اینکه پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله همین گونه عمل کرده اند الا اینکه زمین ها در اختیار شیعیان باشد که امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف، آنها را از آن زمین ها اخراج نمی کند، بلکه زمین ها در اختیار آنها باقی خواهد ماند. در مورد تعبیر «يُقَاطِعُهُمْ» دو احتمال قابل طرح است:

احتمال اول: امام علیه السلام زمین ها را به شیعیان هدیه می دهد و زمین ها را ترک می کنند تا در اختیار شیعیان باشد.

احتمال دوم: امام علیه السلام اصل زمین ها را تملیک آنها نمی کند بلکه صرفاً قرارداد منعقد می کنند که زمین ها در اختیار شیعیان باشد و آنها نیز خراج پرداخت کنند.

به نظر ما احتمال اول قوی تر است.

بنابراین از این روایت استفاده می شود که همه زمین برای ائمه علیهم السلام است و نهایتاً در پاره ای از اوقات در اختیار دیگران قرار می دهند.

۱. الکافی ۱: ۴۰۷.



این روایت توسط شیخ کلینی در کافی و شیخ طوسی در تهذیب و استبصار نقل شده است. صاحب وسائل نیز در عین اینکه برخی از روایات پیشین را نقل نکرده است، این روایت را در وسائل الشیعه نقل کرده اند.

شیخ طوسی این روایت را با اسناد خود از حسن بن محبوب نقل کرده است و طریق شیخ طوسی به حسن بن محبوب صحیح است. سند شیخ کلینی تا ابو خالد کابلی با مشکلی مواجه نیست. اما در مورد اینکه ابو خالد کابلی چه کسی است و اینکه یک راوی یا دو راوی با این عنوان وجود دارد و همچنین وثاقت او محل اختلاف است. برخی مدعی شده اند که دو راوی با نام ابو خالد کابلی وجود دارد که نام یکی از آنها وردان و نام دیگری کنکر است. اما از روایات و کلمات بزرگان استفاده می شود که این دو عنوان، برای یک نفر است و وردان نامی است که مادر او انتخاب کرده است و کنکر توسط پدر او بر او نهاده شده است.

ابو خالد کابلی مدتی در خدمت محمد حنفیه بوده و به ایشان خدمت می کرده است و ظاهراً او را امام می دانسته است. بعد از مدتی به خدمت امام سجاد علیه السلام می رسند. امام سجاد علیه السلام او را با تعبیر «کنکر» مورد خطاب قرار می دهند. این در حالی بوده است که کسی ابو خالد را با عنوان کنکر یاد نمی کرده است و پدر او این نام را انتخاب کرده است؛ لذا ابو خالد کابلی متوجه می شود که امام سجاد علیه السلام، امام بر حق هستند و معتقد به امامت ایشان شده و از اصحاب خاص امام سجاد علیه السلام می شود. بنابراین اگرچه ابو خالد کابلی یک راوی بوده است، اما در مورد ایشان توثیق خاصی وجود دارد، اما أدله متعددی برای اثبات وثاقت ایشان قابل ارائه است:

دلیل اول: دلیل اول بر وثاقت ابو خالد کابلی این است که امام صادق علیه السلام او را از ثقات امام سجاد علیه السلام برشمرده اند. در این زمینه شیخ کلینی در اصول کافی این چنین نقل کرده اند:

مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ أَحْمَدَ عَنْ إِبْرَاهِيمَ بْنِ الْحَسَنِ قَالَ حَدَّثَنِي وَهْبُ بْنُ حَفْصٍ عَنْ إِسْحَاقَ بْنِ جَرِيرٍ قَالَ قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ كَانَ سَعِيدُ بْنُ الْمُسَيَّبِ وَالْقَاسِمُ بْنُ مُحَمَّدٍ ابْنِ أَبِي بَكْرٍ وَأَبُو خَالِدٍ الْكَابَلِيُّ مِنْ ثِقَاتِ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ قَالَ وَكَانَتْ أُمِّي مِمَّنْ آمَنَتْ وَاتَّقَتْ وَأَحْسَنْتَ وَاللَّهُ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ* قَالَ وَقَالَتْ أُمِّي قَالَ أَبِي يَا أُمَّ فَرَوَةَ إِنِّي لَأَدْعُو اللَّهَ لِمُذْنَبِي شِعْتَنَا فِي الْيَوْمِ وَاللَّيْلَةِ أَلْفَ مَرَّةٍ لِأَنَّا نَحْنُ فِيمَا يَتُوبُنَا مِنَ الرِّزَايَا نَصْبِرُ عَلَى مَا نَعْلَمُ مِنَ الثَّوَابِ وَهُمْ يَصْبِرُونَ عَلَى مَا لَا يَعْلَمُونَ.^۲

امام صادق علیه السلام سه نفر را از ثقات امام سجاد علیه السلام برشمرده اند که یکی از آنها ابو خالد کابلی است. اگر سند این روایت تصحیح شود، بهترین توثیق برای این سه نفر است و هزاران تضعیف نیز تاب مقاومت در برابر این توثیق را ندارد؛ چون توثیق امام معصوم علیه السلام بر همه تضعیف های غیر معصومین مقدم است. اما اشکال این است که این روایت از لحاظ سندی با دو اشکال مواجه است؛ چون ابراهیم بن حسن و وهب بن حفص مجهول هستند الا اینکه شهادت شیخ کلینی مبنی بر صحیح بودن روایات کافی اخذ شده و از این جهت معتبر باشد.

دلیل دوم برای وثاقت ابو خالد کابلی، روایتی از امام کاظم علیه السلام است که او را از حواریون امام کاظم علیه السلام برشمرده اند. در این روایت آمده است:

۱. قاسم بن محمد بن ابی بکر، پدر خانم امام باقر علیه السلام است.

۲. الکافی ۱: ۴۷۲.



حَدَّثَنِي مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ الْوَلِيدِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحَسَنِ الصَّفَّارِ عَنْ عَلِيِّ بْنِ سُلَيْمَانَ بْنِ دَاوُدَ الرَّازِيِّ وَحَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدٍ بْنُ يَحْيَى قَالَ حَدَّثَنِي سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ عَنْ عَلِيِّ بْنِ سُلَيْمَانَ عَنْ عَلِيِّ بْنِ أَصْبَاطٍ عَنْ أَبِيهِ أَصْبَاطٍ بْنِ سَالِمٍ قَالَ قَالَ أَبُو الْحَسَنِ مُوسَى بْنُ جَعْفَرٍ إِذَا كَانَ يَوْمُ الْقِيَامَةِ نَادَى مُنَادٍ أَيْنَ حَوَارِيُّ مُحَمَّدٍ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ رَسُولِ اللَّهِ ص الَّذِينَ لَمْ يَنْقُضُوا الْعَهْدَ وَمَضُوا عَلَيْهِ فَيَقُومُ سَلَمَانُ وَالْمِقْدَادُ وَأَبُو ذَرٍّ الْغِفَارِيُّ قَالَ ثُمَّ يُنَادِي أَيْنَ حَوَارِيُّ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ وَصِيِّ مُحَمَّدٍ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ رَسُولِ اللَّهِ ص فَيَقُومُ عَمْرُو بْنُ الْحَمِقِ الْخَزَاعِيُّ وَمُحَمَّدُ بْنُ أَبِي بَكْرٍ وَمِيثَمُ بْنُ يَحْيَى التَّمَارِيُّ مَوْلَى بَنِي أَسَدٍ وَأُوَيْسُ الْقَرَنِيُّ قَالَ ثُمَّ يُنَادِي الْمُنَادِي أَيْنَ حَوَارِيُّ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ وَابْنِ فَاطِمَةَ بِنْتِ مُحَمَّدٍ رَسُولِ اللَّهِ ص فَيَقُومُ سُفْيَانُ بْنُ أَبِي لَيْلَى الْهَمْدَانِيُّ وَحُذَيْفَةُ بْنُ أَسِيدٍ الْغِفَارِيُّ قَالَ ثُمَّ يُنَادِي أَيْنَ حَوَارِيُّ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ فَيَقُومُ كُلُّ مَنْ اسْتَشْهَدَ مَعَهُ وَلَمْ يَتَخَلَّفْ عَنْهُ قَالَ ثُمَّ يُنَادِي أَيْنَ حَوَارِيُّ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ فَيَقُومُ جُبَيْرُ بْنُ مُطْعِمٍ وَيَحْيَى ابْنُ أُمِّ الطَّوِيلِ وَأَبُو خَالِدٍ الْكَابُلِيُّ وَسَعِيدُ بْنُ الْمُسَيَّبِ ثُمَّ يُنَادِي أَيْنَ حَوَارِيُّ مُحَمَّدٍ بْنِ عَلِيٍّ وَحَوَارِيُّ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ فَيَقُومُ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ شَرِيكٍ الْعَامِرِيُّ وَزُرَّارَةُ بْنُ أَعْيَنَ وَبُرَيْدُ بْنُ مُعَاوِيَةَ الْعِجْلِيُّ وَمُحَمَّدُ بْنُ مُسْلِمٍ الثَّقَفِيُّ وَلَيْثُ بْنُ الْبَحْتَرِيِّ الْمُرَادِيُّ وَعَبْدُ اللَّهِ بْنُ أَبِي يَعْفُورٍ وَعَامِرُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ جُدَاعَةَ وَحُجْرُ بْنُ زَائِدَةَ وَحُمَرَانُ بْنُ أَعْيَنَ ثُمَّ يُنَادِي سَائِرَ الشَّيْعَةِ مَعَ سَائِرِ الْأَئِمَّةِ ص يَوْمَ الْقِيَامَةِ فَهَؤُلَاءِ أَوَّلُ الشَّيْعَةِ الَّذِينَ يَدْخُلُونَ الْفِرْدَوْسَ وَهَؤُلَاءِ أَوَّلُ السَّابِقِينَ وَأَوَّلُ الْمُقَرَّبِينَ وَأَوَّلُ الْمُتَحَوِّرَةِ مِنَ التَّابِعِينَ.^۱

در این روایت اشاره شده است که در روز قیامت، ابوخالد کابلی به عنوان حواری امام سجاد علیه السلام قیام می کند. در صورت تصحیح سند این روایت، بالاترین توثیق محسوب می شود، اما در سند آن علی بن سلیمان بن داود رازی و همچنین اسباط بن سالم قرار دارد که توثیق ندارند.

دلیل سوم برای وثاقت ابوخالد کابلی، روایتی از امام صادق علیه السلام است که در آن بیان شده است که بعد از امام حسین علیه السلام، همه مردم مرتد می شوند و صرفاً تعداد اندکی مرتد نمی شوند که یکی از آنها ابوخالد کابلی است. در این روایت آمده است:

حَدَّثَنَا جَعْفَرُ بْنُ الْحُسَيْنِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحَسَنِ الصَّفَّارِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسَى عَنْ يُونُسَ عَنْ جَمِيلٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ: ارْتَدَّ النَّاسُ بَعْدَ الْحُسَيْنِ ع إِلَّا ثَلَاثَةً أَبُو خَالِدٍ الْكَابُلِيُّ وَيَحْيَى ابْنُ أُمِّ الطَّوِيلِ وَجُبَيْرُ بْنُ مُطْعِمٍ ثُمَّ إِنَّ النَّاسَ لَحَقُّوا وَكَثُرُوا وَكَانَ يَحْيَى ابْنُ أُمِّ الطَّوِيلِ يَدْخُلُ مَسْجِدَ رَسُولِ اللَّهِ ص وَيَقُولُ كَفَرْنَا بِكُمْ وَبَدَا بَيْنَنَا وَبَيْنَكُمْ الْعَدَاوَةُ وَالْبَغْضَاءُ.^۲

این روایت به لحاظ سند صحیح است. اما از نظر دلالتی با اشکال مواجه است؛ چون در آن صرفاً بیان شده است که ابوخالد کابلی بعد از امام حسین علیه السلام مرتد نشده است، اما به وثاقت ایشان اشاره نشده است؛ لذا در مقام بیان عظمت است و در نهایت بالاتر از مدح بیان شده است. علاوه بر اینکه در روایتی که از فضل بن شاذان نقل شد، اشاره شده است که ابوخالد کابلی بعد از امام حسین علیه السلام، ابتدا محمد حنفیه را امام می دانسته است که این مطلب با روایت جمیل که دال بر عدم ارتداد او است، سازگار

۱. الإختصاص ۶۱.

۲. الإختصاص ۶۴.



جلسه: ۶۳
تاریخ: ۱۴۰۳/۰۸/۲۹

درس: نظام اقتصادی اسلام
موضوع: تعلق همه زمین به معصومین علیهم السلام
استاد: علی عندلیبی دام ظلّه

نیست؛ الا اینکه گفته شود که روایت فضل بن شاذان به جهت ارسال حجت نیست ولی روایت جمیل صحیحه است و در نتیجه اثبات می شود که ابوخالد کابلی مرتد نشده است.
بنابراین أدله مطرح شده برای وثاقت ابوخالد کابلی با اشکال سندی یا دلالی مواجه هستند الا اینکه از مجموع آنها اطمینان به وثاقت ایشان حاصل شود.